



مهدي الزارع پور الجويناني^١

١. أستاذ وخريج المستوى الرابع من الحوزة العلمية بقم، عضو دوره الطويلة لمجمع «محمدية» العالي لتعليم المجتهد المدير
cellyyaass1366@gmail.com

نوع المقال:
دراسة بحثية



مواعيد المادة:

تاريخ الاستلام: ٢٠٢٤/٠٩/٢٣

تاريخ المراجعة: ٢٠٢٤/١٠/٢٧

تاريخ القبول: ٢٠٢٤/١١/٢٧

تاريخ النشر: ٢٠٢٥/٠١/١٤

خلاصة

تُعَدُّ المناجم من النعم والهبات الإلهية العظيمة. إنَّ الاهتمام بهذا الموضوع واستثمار هذه النعمة، مع مراعاة مستوى حاجة الإنسان وقدرته على استخدامها، يعود إلى ما قبل الإسلام. ومع ظهور الإسلام، تناول الأئمة المعصومون عليهم السلام هذا الموضوع والقضايا المتعلقة به، بما في ذلك ملكية المناجم، ولكن كما هو الحال مع العديد من القضايا، لم يتم جمعها بشكل واضح في التراث الديني الشيعي. وقد أدى هذا الغموض إلى ظهور آراء متباينة وغير متجانسة بين كبار الفقهاء حول ملكية المناجم.

تهدف هذه الدراسة إلى إعادة قراءة اجتهادية للنظريات المطروحة بشأن ملكية المناجم، وذلك باستخدام المنهج المكتبي والوصف التحليلي. وتتناول الدراسة الموضوع من خلال ثلاثة محاور رئيسية، حيث تسعى لإثبات الرأي الصائب في المسألة، وهو نظرية كون المناجم من الأنفال، من خلال تحليل الأدلة لكل قول. ومن أبرز الإضافات التي تقدمها هذه الدراسة هو جمع الأدلة الخاصة بكل نظرية، مع مراجعة الإشكالات المطروحة والرد على الشبهات ضمن كل نظرية.



الكلمة الرئيسية:

المناجم،
الإباحة العامة،
الممتلكات العامة،
الأنفال،
ملكية المناجم.



نوع مقاله:

پژوهشی

مهدی زارع پور جوینانی^۱

۱. استاد و دانش آموخته سطح ۴ حوزه علمیه، عضو دوره بلند مدت مجتمع عالی تربیت مجتهد مدیر محمديه

cellyyaass1366@gmail.com



تاریخ‌های مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۰۲

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۸/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۰۷

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۰/۲۵



کلیدواژه:

معادن،
اباحه عمومی،
مشترکات عمومی،
انفصال،
ملکیت معادن.

چکیده

یکی از نعم و موهبت‌های عظیم الهی معادن هستند. توجه به این موضوع و بهره‌وری از آن، البته با توجه به سطح نیاز و توانایی بشر در استفاده از آن‌ها به زمان‌های قبل از اسلام برمی‌گردد. با حلول اسلام، به این موضوع و مسایل مرتبط به آن از جمله ملکیت معادن، توسط حضرات معصومین علیهم‌السلام پرداخته شده لیکن همانند بسیاری از مسایل به نحو واضح در تراث دینی شیعه جمع نگشته است و لذا این چالش باعث پدید آمدن آراء مختلف و ناهمگونی بین فقهاء عظام در مورد ملکیت معادن گشته است. بازخوانی اجتهادی نظریات مطرح در ملکیت معادن هدف نوشتار پیش‌روست که با روش کتابخانه‌ای و توصیفی تحلیلی در حول سه محور اصلی تبیین می‌نماید و قول حق در مسله را با توجه به واکاوی ادله هر قول به نظریه انفالیت معادن به اثبات می‌رساند. تجمیع و بررسی ادله هر قول و توجه به اشکالات مطرح شده و جواب به شبهات در ذیل هر نظریه از نوآوری‌های این تحقیق می‌باشد.

مقدمه

معادن که ذخایر الهی در دامان طبیعت اند از جمله چاه‌های نفت و گاز و معادن طلا در دنیای صنعتی و مدرن کنونی بسیار پراهمیت‌اند و به تعبیر اهل فن، خون صنعت مدرن، نفت است. قیمت‌های افسانه‌ای این نعمت الهی دال بر اهمیت والای آن بر جوامع بشری است و اگر ملکیت معادن برای شخصی یا عنوانی یا اصل حاکمیت، ثابت گردد، بسیار اثر گذار خواهد بود و اثرات مختلف فقهی را به دنبال خواهد آورد مثلاً ثبوت یا عدم ثبوت خمس بر عهده تکلیفی آن مالک و بیع شراء آن و... .

از ناحیه فقهاء عظام نظریات متعددی در حول این مسأله بیان شده است که نگارنده به جهت دستیابی به نظریه صحیح، به واکاوی و تحلیل آراء مذکور می‌پردازد.

گفتار اول: نظریه انفالیت معادن

یکی از نظریات مطرح در این مسأله حاضر تحقق معادن در زمره انفال است و تفکیک و تفصیلی نیز در این میان مطرح ننموده اند.

ادله‌ای را می‌توان برای این نظریه اقامه کرد:

دلیل عقلی

همه عالم مخلوق خداست و از جمله زمین ثروت‌های در آن مختص ذات حضرتش می‌باشد و آنچه که برای اوست، برای رسول او و امامان بعد از او می‌باشد. از نظر عقلی خداوند مالک حقیقی است و مالکیت اعتباری که وجود نازله ملکیت حقیقی می‌باشد به طریق اولی نیز از آن اوست. رابطه خالق و خلق مستلزم یک نوع غلبه و سیطره بر مخلوق است و همین تصرف به مناسبت برای مالکیت اعتباری برآمده از آن نیز جاری است. پس بنابراین امامان هستی که نمایندگان خداوند در عالم هستند، همین نوع سیطره را به نحو مالکیت اعتباری بر عالم دارند.

نقد استدلال عقلی

این استدلال عقلی تام نیست و به نحوی دچار مغالطه شده است چون مقوله مالکیت حقیقی از نوع مقوله فلسفه احکام است ولی مقوله مالکیت اعتباری از نوع مقوله احکام عملی مکلفین است. به بیانی دیگر می‌توان گفت که یکی از حوزه فلسفه فقه است و دیگری از حوزه فقه عملی می‌باشد که حسب دستورات شارع مقدس، اسباب ویژه خود را دارد.

کتاب

خداوند متعال در قرآن مبین، می فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» (سوره البقره: ۳۰)
این خلافت درامر اداره امور و ثروت‌های طبیعی زمین است. و از طرفی دیگر درسوره حشر
چنین نازل نموده است:

«وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى
مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (سوره الحشر: ۶)

در این آیه شریفه سخن از بازگشت اموال به دست رسول خداست که دروازه «فی» بیان شده
است. پرواضح است که این اموال حقیقتاً برای خدا و رسولش بوده است که بدست کفار افتاده
است و لذا وقتی از ایشان پس گرفته می‌شود گأنه به مالک اصلی اش عودت داده شده است و لذا
معادن و غیره از انفال و برای خدا و رسولش و امامان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بعد از ایشان است.

نقد استدلال به کتاب

باید توجه داشت که آیه شریفه سوره بقره دلالت بر خلافت از جانب خداوند بر امور مخلوقات
و عباد دارد و از جمله بهره‌گیری از ثروت‌های طبیعی در زمین در راستای هدف مذکور رایبان می‌دارد
که حتی لازمه این نوع خلافت می‌تواند ولایت تکوینی در عالم نیز باشد لیکن از این جهت مرتبط به
بحث ما نیست چون مابه دنبال اثبات دلالت تشریحی و قانونی هستیم. هر چند همین جعل تشریحی
نیز می‌تواند مبتنی بر همان ولایت تکوینی باشد و قابلیت جمع بین دو عنوان نیز ممکن است،
لیکن ظهور آیه شریفه در اثبات دلالت تشریحی نیست.

سنت

أهم ادله نظریه مذکور، روایات باب است؛ که از جهت کمی نیز مستفیضه و متضافره می‌باشند.
البته از لحاظ سندی فقط معتبره اسحاق بن عمار صیرفی، دارای سندی معتبر است و بقیه روایات
ضعف سندی دارد؛ قدر متیقن از ادله نسبت به معادنی است که در ارض انفال یافت بشود که هیچ
دستی بر آن واقع نشده باشد.

روایات شریفه باب که از جهت دلالتی و سندی نیاز به بررسی هستند را ذکر می‌کنیم. (در این
قسمت درج متون عرب، الزامی است)

عیاشی از ابوبصیر از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین نقل می‌کند: «مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ الْعَبَّاسِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ أَبِي

بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ لَنَا الْأَنْفَالُ قُلْتُ وَمَا الْأَنْفَالُ قَالَ مِنْهَا الْمَعَادِنُ... وَكُلُّ أَرْضٍ لَا رَبَّ لَهَا فَهِيَ لَنَا.» (حرعاملی، ۷۱۴۱ق، ج ۹، ص: ۳۳۵)

روایت مذکور به ضعف سند مبتلا می باشد.

در روایتی دیگر که عیاشی از داود بن فرقد از امام صادق علیه السلام نقل می نماید: «مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ الْعِيَّاشِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: قُلْتُ وَمَا الْأَنْفَالُ قَالَ... وَالْأَجَامُ وَالْمَعَادِنُ...» (حرعاملی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص: ۵۳۴)

این روایت نیز ضعیف السند می باشد.

روایت دیگری را محدث نوری در مستدرک الوسائل از کتاب عاصم بن حمید حناط از ابوبصیر از امام باقر علیه السلام چنین نقل می نماید: «كِتَابُ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدِ الْحَمَّاطِيِّ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ: ... وَلَنَا الْأَنْفَالُ قَالَ قُلْتُ لَهُ وَمَا الْأَنْفَالُ قَالَ الْمَعَادِنُ مِنْهَا وَالْأَجَامُ...» (نوری، ۱۴۲۸ق، ج ۷، ص ۲۹۵)

این حدیث نیز از جهت سندی، ضعیف است.

تنها روایتی که از حیث بایسته های رجالی دارای سند معتبر می باشد، معتبره اسحاق بن عمار صیرفی است که چنین نقل می کند:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَصَّالَةَ بِنِ الْأَيْبِ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْأَنْفَالِ فَقَالَ: ... وَكُلُّ أَرْضٍ لَا رَبَّ لَهَا وَالْمَعَادِنُ مِنْهَا.» (حرعاملی، ۷۱۴۱ق، ج ۹، ص ۲۳۵)

این حدیث شریف در کتاب تفسیر علی ابن ابراهیم قمی وارد شده است لیکن آن مقدار از روایات این کتاب شریف که مسند باشند و سند معتبری داشته باشد؛ مورد قبول برخی فقهاست. (خوبی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۱۶) آنچه که علماء مورد خدشه قرار داده اند آن دسته از روایات کتاب تفسیر علی ابن ابراهیم می باشد که غیر مسند باشد. البته برخی فقهاء حجیت اصل کتاب را مورد خدشه قرار می دهند در حالی که بعضی از فقهای معاصر، به شکل کلی، اصل کتاب تفسیر قمی و روایات آن را پذیرفته اند و سعی به دفع تمام شبهات مطرح شده در حول این کتاب شریف داشته اند. (نجفی بستان، ۱۳۹۸، ص ۳)

حال اگر فقیه حسب رأی اجتهادی و تحقیقی خود، منکر حجیت تمام روایات تفسیر قمی

بشود، ولی در مبنای فقهی خود قایل به تجمیع ظنون باشد واستفاضه را مفید اطمینان بداند، می‌تواند از قرینه سایر روایات استفاده نماید و معادن را در زمره انفال بداند. مبنای تجمیع ظنون که باضمیمه کردن قراین مختلفه سعی در وصول به اطمینان رادارد در حالی که هیچ کدام از آن قراین و ظنون فی نفسه خالی از قوت و حجیت اند؛ روشی که برخی فقهای معاصر از آن به فقه قناعت تعبیر می‌کنند. (علیدوست، ۱۴۰۱، ص ۵)

لیکن اگر فقیه مبنای تجمیع ظنون را نارسا قلمداد کند و مبنای مدرسه‌ای یا همان فقه صناعت را اتخاذ نماید، اثبات معادن در زمره انفال با مشکل مواجه خواهد بود.

البته راه دیگری رامی‌توان برای حل مشکله مذکور مطرح نمود؛ بدین بیان که تعمق در روایات باب إحياء که در جماع حدیثی دربابی خاص ذکر شده است می‌توان فهمید که از طرفی تعبیر «الارض كلها لنا» در نصوص این باب نشان دهنده این است که همه زمین برای امام است و از طرف دیگر سیاق و لحن روایات انفال که معادن را جزء آن‌ها می‌شمرد یکسان است هر چند که تعبیر انفال در بعضی نصوص ذکر نشده است. نکته اینکه همه زمین برای امام عليه السلام است برای این جهت بوده است که انفال زیادی بوده است و خداوند حکیم آن را به ائمه داده است که ایشان میسوط الید باشند ولذا تعبیر «یضعه حیث یشاء» تعبیر دقیقی است که مناط این حکم الهی را بازگو می‌نماید. فلذا می‌توان از مجموعه این نصوص و قرائن مذکور رهیافتی به این سخن داشت که همه این موارد از باب واحدی هستند، لذا معادن نیز مانند سایر زمین‌های انفال بوده و در اختیار امام امت می‌باشد.

چالشی که در مقابل معتبره اسحاق بن عمار صیرفی وجود دارد، در مورد «المعادن منها» و بحث در مرجع ضمیر مذکور است. یعنی ضمیر «منها» به انفال برمی‌گردد و در مقام آن است که انفال را یک به یک بر شمرد و یا اینکه به «کل أرض لارب لها» برمی‌گردد یعنی یکی از مصادیقش را تبیین می‌نماید؟

اگر ضمیر مذکور به جهت اقریبیت به «کل أرض لارب لها» عودت کند معنای حدیث شریف اینگونه خواهد شد که اگر معدن در زمینی که صاحب ندارد یافت شود، از انفال است فلذا با قایل شدن به مفهوم برای کلام مذکور به علت مقام شمارش و مقام ذکر بودن، می‌توان گفت؛ اگر معدن در زمین شخصی یا هر زمین دیگری که از انفال نیست، یافت شود، از انفال نخواهد بود و معتبره اسحاق بن عمار صیرفی، انفالیت همه معادن را ثابت نمی‌کند؛ پس بنابراین روایت من هذا الحیث

دارای اجمال است.

در مقام جواب به عنوان یک موید می‌توان گفت که این روایات را همسو بامفاد ذکر شده در سایر نصوص باب محیاه برشمیریم که همه زمین را برای امام ع تبیین می‌نماید، یعنی فضای مضمون این نصوص را همسان بدانیم فلذا می‌توان نتیجه گرفت که معادن در زمره انفال می‌باشد. پرواضح است که حسب مبنای تجمیع ظنون به خوبی می‌توان از نصوص مذکوره به اطمینان رسید که معادن از جمله انفال می‌باشند.

شایسته ذکر است که در منابع رجالی شخصی به نام اسحاق بن عمارساباطی معهود نیست مگر در ترجمه‌ای که مرحوم شیخ طوسی در کتاب فهرست، آن را فطحی ثقه معرفی کرده است («إسحاق بن عمار الساباطی: له أصل. وكان فطحيا إلا أنه ثقة وأصله معتمد عليه») (طوسی، ۷۰۴۱ق، رقم ۲۵، ص ۹۳) و مرحوم نجاشی فقط به بیان حال ابن عمارصیرفی پرداخته و او را شیعه وثقه معرفی نموده است (نجاشی، ۱۴۱۰ق، رقم ۱۶۹، ص ۷۱)؛ لیکن علامه حلی در خلاصه، اسحاق بن عمار صیرفی و اسحاق بن عمارساباطی را یک نفر دانسته که همان صیرفی صحیح دانسته شده و جمع بین کلمات مرحوم شیخ طوسی و مرحوم نجاشی را به این دانسته که ایشان فطحی ثقه است. سخن مذکور تا زمان شیخ بهایی مقبول شمرده شده لیکن شیخ بهایی قایل به همان انفکاک این افراد بوده است (شیخ بهایی، ۱۴۳۲ق، ص ۹۵) چون یکی فطحی ثقه و دیگری امامی ثقه است و این در دو موضع محل اثر است؛ یکی در مورد فقیه‌ی که روایات موثقه را کلا حجت نمی‌داند و دیگری حسب مبنایی که روایات موثقه را در تعارض با روایات صحیحه، حجت نمی‌داند.

کلام علامه حلی نیز تا زمان سیدبحرالعلوم مورد پذیرش واقع شده بود ولی سید بحرالعلوم در کتاب رجالش معتقد به اتحاد این دو عنوان شد لیکن نه اینکه شخص مذکور فطحی ثقه باشد، بلکه امامی ثقه است و تاکید بر این نکته داشت که عنوان اسحاق بن عمارساباطی اصلا وجود نداشته است و راوی موجود در سند مذکور، اسحاق بن عمار صیرفی است؛ فلذا برداشتی که بعضی از محققین در مورد این راوی داشته و وی را اسحاق بن عمارساباطی پنداشته‌اند، نادرست است. (نجفی بستان، مصاحبه با پایگاه تاجتهاد)

طرفه این که مجلسی اول ایشان را غیرعرب معرفی کرده است و نقل ایشان را غالباً نقل به معنا دانسته و دقت‌هایی که روات عرب زبان، در نقل الفاظ احادیث داشتند را متفطن نبوده است. («و

كلما كان في هذا الكتاب عن عمار بن موسى الساباطي: فطحي ثقة، والذي يظهر من أخبار عمار أنه كان ينقل بالمعنى مجتهدا في معناه. ... و كلما وقع في خبره فمن فهمه الناقص بخلاف غيره»، مجلسی محمدتقی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۲۰۴)

منشا اشتباه مذکور نیز سخن شیخ طوسی در فهرست می باشد چون ایشان تصور کرده است که اسحاق بن عمار، ساباطی است و این اشتباه به جهت این بوده است که اسحاق بن عمار را فرزند عمار ساباطی دانسته است چون عمار معروف و مشهور که در میان اصحاب وجود داشته است، عمار ساباطی بوده و از طرفی در شرح حال عمار ساباطی چنین مطرح بوده است که اهل و قومش بر فطحیت باقی ماندند و لذا مرحوم شیخ طوسی اسحاق بن عمار را فطحی معرفی کرده است. محقق سید بحر العلوم در ادامه کلام خود به این نکته اشاره می نماید که در هیچ موردی اسحاق بن عمار با عنوان ساباطی شناخته شده نیست و لذا اسحاق بن عمار، صیرفی و امامی ثقة است. در منابع رجالی آنچه که مرتبط با عنوان عمار بن موسی ساباطی آمده بنا به تحقیقات مجلسی اول ایشان غیر عرب بوده و نقل ایشان غالباً نقل به معناست و دقت هایی که روات عرب زبان در نقل الفاظ احادیث داشتند را متفطن نبوده است.

باتوجه به نکاتی که بیان کردیم، فقیه می تواند از مجموع ادله به اطمینان برسد که معادن از جمله انفال می باشد همانگونه که بزرگانی مانند مرحوم کلینی در کافی (کلینی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۵۳۸) و شیخ مفید در مقنعه (شیخ مفید، ۱۴۰۸ق، ص ۲۷۸)، و سلار در المراسم (سلار دیلمی، ۱۴۳۵ق، ص ۱۴۰)، شیخ طوسی در نهاییه (طوسی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۱۹) و شیخ اعظم انصاری (انصاری، ۱۳۸۹، ص ۳۶۶) و صاحب جواهر این قول را به قاضی ابن براج و علی ابن ابراهیم قمی در تفسیرش نسبت می دهد و ظاهر کلام شیخ جعفر کاشف الغطاء را بر اثبات این نظریه می داند. (نجفی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۶، ص ۱۲۹)

حسب نکاتی که در مباحث سابق بیان شد، چون انفال برای امام ع می باشد، تصرف در آن نیز نیاز به اذن از ایشان دارد و تصرف در مال غیر جایز نیست و از طرفی اگر دوران غیبت و عدم دسترسی به ایشان باشد و حکومت اسلامی قائم باشد و ولی فقیه جامع الشرایط در رأس کار قرار گرفته باشد در حکم نائب برای معصوم می باشد که باید با اجازه حاکمیت در آن معادن تصرف نماید و حکم مذکور از حیث افراد عمومیت داشته و وظیفه همان است که در فصل قبلی بیان نمودیم و در ضمن واکاوی آراء فقهاء بر آن استوار شدیم.

گفتار دوم: نظریه مباحات عامه بودن معادن

نظریه دیگری در مقام وجود دارد و آن قول به مباحات عامه بودن معادن از جمله چاه‌های نفت و گازی می‌باشد. مباح در لغت به معنای آزادی چیزی است که نقطه مقابل محظور و ممنوع بودن آن است. (ابن منظور، ۱۳۹۷ق، ج ۲، ص ۴۱۶) در فقه اسلامی برای مباح یک معنای اصطلاحی جعل شده است که در کلمات بسیاری از فقها به مباحات اصلیه تعبیر شده است؛ که به اموال و ثروت‌هایی گفته می‌شود که ملک کسی نیست ولی همه مردم می‌توانند از آن استفاده کرده و از ظرفی که شریعت تبیین نموده است، آن ثروت‌ها را به ملکیت خود در آورند؛ مانند آب موجود در رودخانه‌ها و دریاها و اقیانوس‌ها، ماهی‌های دریاها، هیزم جنگل‌ها و پرندگان هوا. (فیاضی، ۱۳۹۲، ص ۸۶)

شهید صدر مباحات عامه را همان ثروت‌هایی می‌داند که انتفاع از آن برای افراد مباح است و تملک کردن منافع آن به سبب حیات برای افراد جایز است. ایشان اباحه در مباحات را حقیقتاً اباحه در تملک می‌داند نه اینکه مجرد اباحه در انتفاع باشد. (محمدباقر، صدر، ۱۴۳۳ق، ص ۴۹۹) مرحوم نراقی در عوائد الایام می‌فرماید که مباحات را از آن جهت مباحات اصلیه گویند که برای همگان جواز استفاده هست بگونه‌ای که در دست و قدرت شخص مشخصی نیست که به خاطر آن تصرف و انتفاع در آن مال حرام باشد. («سمیت المباحات اصلیه، لأجل إباحتها لكل أحد حیث إنه لا ید لشخص مخصوص علیها، حتی یحرم لأجله التصرف و الانتفاع علی غیره، فتكون مباحة لكل أحد» عوائد الایام، نراقی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۱۹) مراد از اشتراک مردم در انتفاع و ملکیت مباحات، انتفاع و ملکیت قبل از حیات آن‌ها توسط دیگران است؛ چون وقتی کسی چیزی از مباحات را حیاتت کند، مالک آن خواهد شد و پس از آن دیگران نمی‌توانند، ملکیت او را سلب کنند

این سخن نیز ادله‌ای را اقامه نموده است که ثروت‌های طبیعی نیز یک مخلوق الهی‌اند و همانطور که در آب رودخانه‌ها و هیزم صحراها... همه مردم در استفاده از آن‌ها یکسان‌اند و هیچ کس بر دیگری تقدمی ندارد و هر کس که تحجیر و حیاتت کند، مقدم بر دیگری است و دولت اسلامی نیز این ثروت‌ها را مالک نیست و فقط حق نظارت بر این اموال را دارد تا به طور ناعدلانه توسط بعضی افراد سودجو به انحصار کشیده نشود. صاحبان این نظریه معادنی را که ملک صاحبان مشخص باشد از این اباحه استثناء می‌کنند مانند اینکه معدن در ملک شخصی کسی واقع شده باشد و یا این که معدن در ملک مسلمین مانند اراضی مفتوح عنوه وجود داشته باشد که در این صورت دیگر آن معادن مباحات عامه نخواهد بود؛ مرحوم محقق حلی در مختصر النافع (محقق حلی، ۱۴۲۸ق، ج ۱،

ص ۶۴)، وشهید اول در دروس (شهید اول، ۱۴۳۷ق، ج ۱، ص ۲۶۴) براین اندیشه تاکید دارند. البته عنوان دیگری نیز در کلمات فقهاء که به مشترکات عمومی تعبیر می گردد، یافت می شود که مراد از این تعبیر آن دسته از ثروتها وامکاناتی گفته می شود که بهره مندی از منافع آن برای همه مردمان یکسان می باشد و اسلام به هیچ کس اجازه مالکیت آن هارا نداده است و به همه مردم اجازه داده می شود که از آن ها استفاده کنند ولی اصل وعین آن منابع وثروتها باید برای همگان محفوظ بماند. («ما فيها المنافع العامة للناس و ليست ملكا لهم و لو بنحو ملكية المسلمين للأرض المفتوحة عنوة»). سبزواری، ۱۴۲۸ق، ج ۲۳، ص ۲۵۵) البته مشترکات اختصاصی نیز داریم که استفاده از آن فقط به گروهی خاص از مردم تعلق دارد مانند موقوفات خاص که برای قشرو صنف خاصی محدد شده است مثلا وقف طلاب حوزه های علمیه.

در روایات نیز به این مشترکات اشاراتی شده است همانند روایتی از امام رضا علیه السلام که می فرماید؛ مردم در سه چیز شریک هستند؛ آب؛ آتش و چراگاه. (حرعاملی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۵، ص ۴۱۷)

فلذا مطابق صحیحه مزبور اصل منابع آب وزمین های مراتع از مشترکات است و به ملکیت کسی در نمی آید حتی به نحو ملکیت مشاع گونه وهمه مردم در استفاده از آن هامساوی و شریکند. در روایتی دیگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله از فروختن آب و مراتع و آتش منع کردند. («عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص: أَنَّهُ نَهَى عَنْ بَيْعِ الْمَاءِ وَالْكَلْبِ وَالنَّارِ»). نوری، ۱۴۱۶ق، ج ۱۷، ص ۱۱۴) که منع مذکور دلالت بر اشتراک مردم در این منابع و منافع دارد و لذا قابل خرید و فروش نیست.

در روایت دیگری چنین وارد شده است:

از امیرالمومنین علیه السلام منقول است که منع کردن مردم از نمک و آتش جایز نمی باشد. (حرعاملی،

۱۴۱۷ق، ج ۲۵، ص ۴۱۷)

سند برخی از این روایات هر چند که ضعیف است لیکن بر وفق مبنای مشهور اصولیون، عمل مشهور جابر ضعف آن می باشد.

از احکام مشترکات عمومی مالک شدن منافع آن ها به اندازه ای که کار یا حیازتی صورت بپذیرد می باشد. چون منافع مشترکات از مباحات می باشند فلذا هیچ کس بدون فعالیت متناسب در جهت حیازت از منافع مشترکات، مالک آن هانمی گردد که بررسی احکام مباحات در مبحث آتی مورد تدقیق قرار خواهد گرفت.

افراد تنها با استفاده در حد متعارف با استفاده از وسایل و امکانات که در اختیار عامه مردم وجود دارد می‌تواند از مشترکات استفاده بنماید. فلذا اگر شخصی بخواهد با استفاده از قدرت و سرمایه خود، به نحوی منافع مشترکات را حیازت نماید که غالب یا همه آن برای ایشان اولویت پیدا کند و مانع از حیازت دیگر افراد بگردد، باید فعالیت او توسط اهرم حاکمیت مهار گردد و یا جهت دهی در آن صورت گیرد چون اگر چنین کنترل‌هایی توسط امام یا حاکم و مدیر جامعه بر روی بعضی از افراد دارای نفوذ و قدرت محقق نگردد، مشترکات عمومی به نفع عده‌ای خاص به انحصار درمی‌آید که هرگز با روح شریعت و مذاق شرع همخوانی نخواهد داشت و لازم می‌آید که فلسفه جعل احکام لغو بنماید چون حکمی که توسط شارع حکیم برای بدنه جامعه و عامه مردم جعل شده باشد ولی در مقام عمل به نحوی محقق گردد که فقط عده‌ای اندک ذی نفعان این مساله باشند، دور از حکمت جعل حکم خواهد بود. فلذا حسب دقت بعضی از فقهای معاصر شخصی بادستگاه‌های پیشرفته و عظیمی که دارد همه سطح رودخانه و منافع آن رابه خود اختصاص بدهد و در حصر خود حیازت بنماید، صحیح نیست و ادله مجوزه از این صور انصراف خواهد داشت. (علیدوست، خارج فقه، ۱۳۹۷)

از جمله احکام دیگر برای مشترکات عمومی اینکه دولت‌ها نمی‌توانند آن اموال را انتقال داده و واگذاری کنند چون انتقال به اشخاص با غیر قابل تملیک بودن آن‌ها منافات دارد. بالتبع نکته دیگر که در این مجال رخ می‌نماید عدم قابلیت توقیف در مشترکات عمومی توسط طلبکاران از دولت‌ها خواهد بود چون که مشترکات نه ملک دولت‌ها و نه قابل تملیک هستند.

همچنین در مشترکات عمومی، مرور زمان جاری نیست و اشخاص نمی‌توانند به بهانه تصرف مستمر خود، آن‌ها رابه صورت غیر مستقیم تملک کنند؛ بلکه مشترکات مادامی که موجود باشند بروصف اشتراک عمومی خود باقی‌اند و نمی‌توان این عنوان را از آن‌ها سلب کرد. پس سابقه استفاده از مرتع خاصی، سبب ایجاد حق ویژه‌ای ایجاد نمی‌کند تا بتواند مانع استفاده دیگران شود. (علامه حلی، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۲۷۰)

به هر روی دلایلی بر نظریه مباحات عامه بودن معادن بیان شده است؛

کتاب

آیات فراوانی از قرآن کریم به اباحه همه اشیاء اشاره دارد و اینکه همه مخلوقات برای همه مردم

است. مانند آیه شریفه «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً» (سوره بقره: ۲۰) و آیه گوهرباردیگری که می‌فرماید: «أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْمَعَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» (سوره لقمان: ۲۶) این آیات شریف به وضوح دلالت بر خلقت همه عالم برای انسان هادارد و تفصیلی و منعی قائل نشده است و اختصاص یافتن چیزی به کسی نیاز به دلیل خاص دارد و در مقام اینکه معادن و یازمین به امام تعلق داشته باشد، نیاز به اثبات دارد و دلیل مثبت این انتقال ثابت نیست.

نقد استدلال به کتاب

این آیات شریفه در مقام جعل ضرب اصل اولی است و جادلایل خاص به تخصیص داشته باشیم از این اصل دست می‌کشیم فلذا حسب ادله در مقام، منع وجود دارد مانند موثقه اسحاق بن عمار صیرفی که حد اقل معادن در اراضی موات را برای امام علیه السلام میدانست و مخصص این عمومات و اطلاعات می‌باشد. (یثربی، ۱۳۹۵، ص ۵۸)

روایات خمس معدن

در مورد معادن روایات متعددی وارد شده است (طوسی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۱۲۱؛ کلینی، ۱۴۲۸، ج ۱، ص ۵۴۴؛ شیخ صدوق، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۴۰). که وجوب خمس را برای معادن ثابت می‌کند و لذا این با انفالیت معادن ناسازگار است چون معنادارد که شیعی در ملکیت امام علیه السلام باشد ولی دیگران مکلف به پرداخت خمس آن باشند! و این قرینه است که نظریه انفالیت معادن صحیح نیست و تمام معدنی که مستخرج و احیاء شده است بعهده شخص احیاء کننده می‌باشد. (حسینی، ۱۳۹۳، ص ۱۲) وجود این شبهه در ذهن برخی فقهاء مانند صاحب ریاض، باعث شده است که ایشان معادن را از انفال ندانند. (طباطبایی، ۱۴۳۳، ج ۲، ص ۲۹۸)

نقد استدلال به روایات خمس

روایات خمس هیچ دلالتی بر اثبات نظریه مباحات عامه ندارد. چون پرداخت خمس همانطور که با نظریه مباحات عامه سازگار است، با انفالیت معادن نیز قابل جمع است به این دلیل که پرداخت این خمس در مقابل تصرف در مال انفالی بوده است. چون ملکیت از آن امام است و ایشان مشروط به پرداخت خمس اجازه تصرف در این اموال را صادر نموده‌اند و همانطور که سابقاً بیان شد اموال انفال برای منصب امامت است که حاکم اسلامی از آن در جهت اداره بهتر اجتماع بهره می‌گیرد. پس بنابراین جعل خمس بر عهده مستخرجین معادن یا در مقابل آن حقی است که به مستخرج

معادن اعطاء شده و یا اینکه یک حکم تعبدی شرعی است که برفرض تحقق موضوع (استخراج معادن به اذن حاکم اسلامی) جعل شده است. به هرروی منافاتی بین مالکیت امام علیه السلام بر معادن و وجوب خمس مذکور وجود ندارد و شخص می تواند با پرداخت خمس، در تحت نظارت حاکم اسلامی، مالک چهارپنجم باقی مانده شود. این سخن در کلام مرحوم کلینی در کافی نیز چنین است (کلینی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۵۳۸) و شیخ مفید در مقنعه نیز مورد تایید قرار می دهد. (شیخ مفید، ۱۴۰۴ق، ص ۲۷۹؛ یثربی، ۱۳۹۵، ص ۶۴)

سیره متشرعه

دلیل دیگری که قائلین به نظریه مباحات عامه بودن معادن اقامه نموده اند، تمسک به سیره مستمره بین المسلمین است که در هر زمان و مکانی حتی در همان دوران کوتاهی که بعضی ائمه صلوات الله علیهم اجمعین، قدرت ظاهری و حکومت بدست داشتند، در میان مسلمین جریان داشت. سیره ای راسخه که در معادن تصرف می کردند و هرگز اذن از امام امت و معصوم علیه السلام نمی گرفتند و این بهترین شاهد و قرینه بر این است که متشرعه معادن را جزء مباحات عامه مانند آب رودخانه ها می دانستند که برای تصرف در آن نیازی به اذن از معصوم نیست. (جمعی از مؤلفان، ۱۳۹۳، ج ۱۲-۱۱، ص ۲۱۸)

نقد استدلال به سیره

در نقد این استدلال مذکور می توان جوابی نقضی بدهیم بدین بیان که اگر چنین سیره ای را از جهت موضوعی ثابت بدانیم باز هم مثبت نظریه مذکور نیست که معادن جزء مباحات عامه باشد. چون همین سیره مزبور در استفاده و احیاء اراضی موات نیز موجود است در حالی که اراضی موات یقیناً از مصادیق انفال است و تصرف در ملک غیر نیاز به اذن از جانب ایشان دارد. و در طول تاریخ در جامعه اسلامی غالباً مسلمانی زندگی می کرده اند که اصلاً قائل به انفالیت موارد مذکور برای غیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعنی امام معصوم علیه السلام نبوده اند و هرگز شأنی را برای اهل بیت علیهم السلام مقرر نبوده اند و شیعیان پیرو اهل بیت علیهم السلام عده معدود و ناچیزی بوده اند که در عمل به وظیفه شرعی عامل بوده و برای تصرف در انفال نیز از امام علیه السلام اذن می گرفته اند و یا اینکه با توجه به روایات تحلیل، حلیت استفاده از این اموال را در کنف این اذن عام، جایز می دانسته اند.

اما جواب حلی به این بیان که سیره یک دلیل لبی است و فقط دال بر اصل جواز از معادن است لیکن حیثیت استفاده از معادن را ثابت نمی نماید. همانطور که معادن می تواند جزء مباحات عامه

بوده باشد، هکذا می‌تواند در زمره انفال قرار گرفته باشند که حضرات معصومین علیهم‌السلام خود اذن در تصرف در این اموال را صادر نموده اند... (یثربی، ۱۳۹۵، ص ۶۸)

شهرت فتواییه

یکی از ادله قائلین به مباحات عامه این است که مشهور از عمل به روایات دال بر انفالیت معادن اعراض کرده اند و لذا قائل به اباحه معادن شده‌اند و لذا شهرت فتواییه در این نظر وجود دارد همانطور محقق نجفی در جواهر می‌فرماید: «فان المشهور نقلا و تحمیلا علی أن الناس فیها شرع سواء.» (نجفی، ۱۴۱۴ ق، ج ۳۸، ص ۱۰۸)

نقد استدلال به شهرت

در نقد استدلال به شهرت می‌توان چنین گفت که مستدل مدعی ترک عمل مشهور به موثقه اسحاق بن عمار صیرفی شده است در حالی که بسیاری از بزرگان فقهات باتمسک به همین روایات قائل به انفالیت معادن شده‌اند همانطور که سابقا بیان کردیم. مگر این که مراد مستدل از مشهور، مشهور متاخرین باشد. همانطور که در اصول ثابت شده است شهرت متاخرین مانعیت برای حجیت اخبار مذکور را ندارد... (موسی زاده، ۱۳۹۵، ص ۵۹)

اما در مورد کلام صاحب جواهر می‌توان گفت که در کلمات ایشان اضطراب به وضوح نمایان است. ایشان در کتاب احیاء موات، قائل به مباحات معادن می‌شود و حتی به تکیه بر نقل کلام مبسوط و سرائر، هرگونه خلاف در رأی مشهور را نفی می‌کند. (نجفی، ۱۴۱۴ ق، ج ۳۸، ص ۱۰۸) لیکن ایشان در کتاب الخمس قائل به اختلاف بین اصحاب در این نظریه می‌شود و سپس با نقل از دروس شهید اول، شهرت روایی را دال بر اباحه می‌داند و شهرت فتوایی را نفی می‌کند و در ادامه با نقل کلام شیخ طوسی در نهاییه، مسأله را خالی از اشکال نمی‌داند (نجفی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۶، ص ۱۱۶) در حالی که همین فقیه سترگ و ایستاده بر قله فقهات، در رساله نجاه العباد خود، معادن را به صراحت جزء انفال می‌شمرد. (نجفی، ۱۴۲۹، ص ۹۳)

اصل اباحه

یکی دیگر از استدلال قائلین به نظریه مباحات عامه بودن معادن، تمسک به اصل اباحه است. یعنی اصل در اشیاء اباحه است مگر آنکه دلیلی بر خلاف آن ثابت گردد. همانطور که شهید ثانی در مسالک الافهام به این اصل تمسک کرده است: که اصحاب مردم را در استفاده از همه معادن

یکسان می‌دانند به خاطر تمسک به اصل. (شهید ثانی، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۳۲۴)
 همین بیان واستدلال از فقیه مزبور در کتاب دیگرش با تعبیر «عدم الاختصاص» تمسک شده
 است. (شهید ثانی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۸۶)

نقد استدلال به اصل اباحه

اشکال وارد بر این استدلال آن است که أدله فقهاییه موقعی جریان می‌یابد که دلیل اجتهادی در مقام نباشد و در مقام روایات مستفیضه بر اثبات انفالیت معادن وجود دارد که مانع از جریان این اصل می‌گردد.

نکته‌ای که در پایان این گفتار حول این نظریه قابل ذکر می‌باشد این است که بر مبنای نظریه دوم همه مردم در استفاده از این ثروت‌های طبیعی یکسانند و معادن ظاهری با حیازت به ملکیت شخص محاز درمی‌آید و در مورد معادن باطنی بوسیله اِحیاء به تملک در خواهند آمد و در مباحث مقدماتی نحوه احیاء وحد آن را واکاوی نمودیم یعنی حفاری زمین و کوه‌ها و استخراج آن مواد معدنی باید صورت بگیرد برخلاف بعضی محققین که استخراج مواد از طریق حفاری را از مصادیق احیاء نمی‌شمردند. (یثربی، ۱۳۹۵، ص ۶۵).

شایان توجه اینکه بر طبق نظریه نخست برای حیازت معادن به اذن از حاکم اسلامی به عنوان حکم اولی، نیازمند هستیم و بدون اذن امام و حاکم اسلامی حق هیچ تصرفی نخواهیم داشت؛ لیکن بر مبنای مباحث عامه بودن معادن نیز نیازمند اذن از حاکم اسلامی به عنوان حکم ثانوی خواهد بود به همان نکته‌ای که سابقاً تبیین نمودیم یعنی تا استفاده از این منابع طبیعی بی‌حد و حصر و بدون مدیریت و در قلمرو عده‌ای برخوردار قرار نگیرد.

البته باید توجه داشته باشیم که برای تصرف در انفال برای همیشه طول تاریخ نمی‌توان به روایات تحلیل تمسک بجوییم زیرا که همانطور که اهل فن و تحقیق در حدیث و تاریخ وفقه، بیان کرده‌اند آن روایات مقطعی و حسب اقتضاءات خاص یک‌هله و هله از زمان بوده است و حکمی دائمی نبوده‌اند و از زمان امام موسی بن جعفر علیه السلام نظام وکالت توسط امام علیه السلام شکل گرفت تا راه‌های ارتباطی شیعه با امام محفوظ باشد و حقوق ایشان نیز به دستن مبارک امام علیه السلام ایصال بگردد تا امام برای فعالیت‌هایی که در بستر جامعه نیازمند است مبسوط الید باشند.

گفتار سوم: نظریه تفصیل در معادن

یکی دیگر از نظریاتی که در ملکیت معادن در فقه شیعه وجود دارد نظریه تفصیل در تملک معادن می باشد. تفصیل در این مقام به انحاء مختلفی بیان شده است.

تفصیل نخست: تفصیل بین معادن ظاهری و باطنی

یک نوع تفصیل بین معادن ظاهری که واقع در سطح زمین اند و بین معادن باطنی که در اعماق زمین قرار گرفته است، می باشد. به این بیان که معادن ظاهری از مباحات عامه و معادن باطنی جزء انفال بوده و ملک امام علیه السلام است. (فیاضی، ۱۳۹۶، ص ۱۱۹)

این تفصیل به شیخ طوسی در مبسوط نسبت داده شده است (طوسی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۲۷۴) و نظر نهایی صاحب جواهر نیز بر این رأی استقرار یافته است. (نجفی، ۱۴۱۴، ج ۳۸، ص ۱۷۴)

صاحب مذهب البارع که در شرح مختصر النافع محقق حلی قلم زده است نیز بعد از اینکه معادن را به ظاهر و باطن تقسیم می نماید، چنین می نگارد:

آراء فقهاء در ملکیت معادن متفاوت است و یکی از این آراء این است که در مورد معادن ظاهریه همه مردم یکسان اند (مباحات عمومی است) چون مردم بسیار به این معادن و ثروت های طبیعی نیاز مندند و اگر این معادن نیز از اختصاصات و ملک امام علیه السلام باشد پس شخص متصرف و مستخرج معدن برای تصرف در آن نیازمند به تحصیل اذن از امام علیه السلام می باشد و در این امر نوعی ضرورت مضایقه وجود دارد که به دستور آیه شریفه و روایت، نفی شده است. (حلی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۵۶۷)

مراد این فقیه از آیه؛ «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» (سوره حج، آیه ۷۸) و از روایت که در کلام ایشان ذکر است حدیث «لا ضرر و لا ضرار فی الإسلام» (حرعاملی، ۱۴۱۷، ج ۲۵، ص ۴۲۷) است.

ایشان در مورد معادن باطنیه می نویسد: معادن باطنیه برای اشتراک بین مسلمین نیست بلکه مانند اراضی موات هست که هر کس آن را احیاء نماید مالک آن می گردد و اقطاع آن توسط سلطان جایز است. (حلی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۵۶۷)

ادله تفصیل نخست

چون در مقام دو دسته دلیل وجود دارد که از طرفی معادن را جزء مباحات عمومی معرفی می نماید و از طرفی نیز ادله دیگر گویای این است که معادن از املاک امام علیه السلام می باشد و برای جمع بین این دو دسته دلیل به این نظریه منتهی شده است که معادن ظاهریه را جزء مباحات عمومی و

معادن باطنیه را جزء انفال قرار بدهند.

ادله‌ای که اثبات اباحه برای معادن می‌کردند را بررسی نمودیم و نقدها و ملاحظات اطراف آن را بیان کردیم که عمده دلیل همان سیره جاریه بین العقلاء بطور عام و المشرعه بطور خاص می‌باشد و شارع با عدم ردع آن را امضاء نموده است و چون سیره لبی است و باید به قدر متیقن اخذ شود. در مقام قدر متیقن همان معادن ظاهری است که به دلیل کثرت اختلاف این معادن و عدم جریان سیره متصل به عصر شارع در معادن باطنی چون استخراج معادن باطنی به علت عدم وجود تکنولوژی‌های استخراج، درغایت اندر نه بوده است؛ فلذا برای جمع بندی ادله، به انفالیت معادن باطنیه قائل شده اند.

نقد و بررسی ادله

همانطور که تبیین شد سیره اصل جواز در استفاده از معادن را ثابت می‌نماید نه جهت جواز را و نکته قابل توجه عدم کاشفیت این سیره از امضاء معصوم علیه السلام می‌باشد چون احتمال بسیار بالا وجود دارد که این عدم ردع تقیه بوده و یا اینکه امضاء مذکور، امضاء تشریحی نبوده بلکه امضاء حکومتی و موقت و از باب اذن در تصرف باشد و از طرفی دیگر نیز ادله مثبت انفالیت معادن به قوت سندی و دلالتی خود باقی است و رادع این سیره است. (فیاضی، ۱۳۹۶، ص ۱۲۸)

به هر روی در کلام این مستدلین سهوی رخ داده است یعنی بین دومعنا از مفهوم معدن، تفکیک نشده است. چون آنچه از معادن ظاهری بهره برداری می‌شود، مواد معدنی است که می‌تواند حکم شرعی آن متفاوت از حکم اصل معدن ظاهری باشد، مثلاً همان گونه که استفاده از آب رودخانه به معنای مالکیت اصل رودخانه نیست و استفاده از چوب‌های جنگل نیز هرگز به معنای مالک بودن جنگل نیست و اینکه شخصی بتواند حیوانات اهلی خود را در مرتعی بچراند نیز به معنای مالکیت آن مرتع نیست. ظاهراً به نکته‌ای که در ابتدای بحث معدن در مبادی تصویریه بیان کردیم، توجه نداشته اند.

در جواب به استدلال مرحوم ابن فهد در کتاب مهذب البارع می‌توان چنین گفت که شدت احتیاج مردم یک جامعه در استفاده از معادن؛ اثبات مباحات عامه برای معادن نمی‌کند بدلیل این که این سخن با انفالیت معادن نیز سازگار است. چون معادن از انفال و در اختیار امام و حاکم اسلامی باشد به این معنا نیست که مردم حق استفاده و بهره برداری از معادن را ندارند و نمی‌توانند نیازهایشان را مرتفع سازند فلذا می‌توان چنین گفت که کبری استدلال ایشان سقیم است. یعنی

هر چیز که مردم به آن احتیاج داشته باشند که مباح نخواهد شد! (بشری، ۱۳۹۵، ص ۸۸)

تفصیل دوم: ملکیت معادن به تبعیت مالکیت زمین آن

تفصیل دیگری در مقام از آراء فقهاء شیعه ذکر شده است به این که ملکیت هر معدن به تبع نوعی زمینی است که معدن در آن واقع شده است یعنی اگر معدن در اراضی شخصی واقع شده باشد، پس همان شخص مالک آن خواهد بود و اگر در اراضی مفتوح عنوه قرار گرفته باشد، مالک آن معدن همه مسلمین حتی بطون لاحق خواهد بود و اگر معدن در اراضی انفال واقع شده باشد پس مالک آن امام علیه السلام می باشد. مرحوم ابن ادریس در سرائر (حلی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۴۹۹) و علامه حلی در کتاب منتهی (علامه حلی، ۱۴۳۲ق، ج ۸، ص ۵۷۳) و تحریر (علامه حلی، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۴۹۳) و محقق حلی در شرایع (محقق حلی، ۱۴۲۴ق، ج ۳، ص ۲۲۲) و شهید ثانی در شرح لمعه (شهید ثانی، ۱۳۸۶ق، ج ۷، ص ۱۸۸) به این نظریه قائلند.

ادله تفصیل دوم

استدلال قائلین به این نظریه بر دونگنه استقرار یافته است:

قاعده کلی تبعیت معدن از مالکیت زمین که قائلین به این تفصیل این قاعده را اصل مسلم پنداشته اند و بنابراین تفکر معدن در ملک خصوصی، شخصی خواهد بود و معدن در ملک امام علیه السلام برای ایشان خواهد بود.

اصالت اباحه که مستند به اصالت عدم اختصاص بوده و لذا مثبت اشتراک همه مردم در معدن ها در غیر از زمین ملک امام علیه السلام و یا ملک خصوصی، خواهد بود.

نقد و بررسی ادله

این ادله مخدوش می باشد؛ به دلیل این که قاعده تبعیت در زمین که سابقا نیز به ابعاد آن اشاره نمودیم، مثبت ملکیت برای قسمت های عرفی در تبعیت از زمین و لواحق زمین است مثلا اشاره کردیم که تاهر مقدار که عرف از سطح زمین بالاتر یا از سطح زمین پایین تر را به تبع اصل زمین بداند، آن مالک، ملکیت آن توابع رانیز خواهد داشت؛ فلذا تردد هواپیماها در آسمان یک شهر از بالای منازل افراد به هیچ عنوان تصرف در املاک ایشان نیست و همچنین ایجاد و ساخت متروها و قطارهای زیر زمینی که بیش از صد متر پایین تر از سطح زمین حفاری ریل می کنند و عرف این را از لواحق زمین و ملک شخصی فرد نمی داند و حسب قاعده در انفال، از موارد «ما لارب لها» می باشد که انفال بوده و حق تصرف آن بدست حکومت اسلامی و امام امت علیه السلام می باشد. فلذا

اموری که مالکیت مستقل از زمین دارند مانند معادن که قیمت‌های کلان و بالایی را داشته‌اند هرگز از منظر عرف از لواحق زمین شمرده نمی‌شوند یعنی عرف نگاه مستقل به آن‌ها دارد. جواب مورد قسمت دوم استدلال که تمسک به اصالت الاباحه باشد را سابقاً تبیین نمودیم و هرگز ملازمه‌ای را بین اصالت الاباحه و ملکیت معادن، برقرار ندانسته و اصالت الاباحه در گستره اموالی جاری می‌دانیم که دلیلی بر ملکیت آن برای مالک معینی ثابت نشده باشد که در مقام ادله متقن بر اثبات انفالیت معادن اقامه شد. (فیاضی، ۱۳۹۶، ص ۷۸)

تفصیل سوم: معادن موجود در ملک امام، متعلق به امام و سائر معادن از مباحات عمومی

یکی دیگر از تفاسیل مطرح شده در مقام، تفصیل بین معادن موجود در اراضی متعلق به امام علیه السلام می‌باشد که در نتیجه نیز ملک امام خواهد بود ولی سائر معادن همگی از مباحات عمومی است. حال چه معدن باطنی و چه ظاهری باشد و چه اینکه در اراضی مفتوح عنوه باشد و چه در اراضی ملک شخصی افراد باشد. (خویی، ۱۳۷۶، ص ۳۶۳)

نقد و بررسی

از مجموع استدلالاتی که در میان آراء گذشته نقل شد و نقدهای وارده‌ای که تبیین نمودیم، وضعیت این نظریه نیز مشخص می‌شود و نیازی به تکرار سخنان قبل نمی‌باشد

نتیجه‌گیری

باتوجه به سیر منطقی بحث و بیان نظریات اصلی سه گانه در ملکیت معادن که انفالیت معادن، مباحات عامه بودن معادن و نظریه تفصیل باشد، به بررسی اسناد و ادله هر نظریه پرداختیم. متقن ترین دلیل را در نظریه نخست از راه تراث روایی که همان معتبره اسحاق بن عمار صیرفی باشد به منصفه ظهور رساندیم. قول به تفصیل نیز شامل سه نگاه تفصیلی در این میان رخ می‌نمود که تفصیل بین معادن ظاهری و باطنی و تفصیل بین معادن به تبعیت مالکیت زمین و تفصیل در معادن موجود در ملک امام، متعلق به امام علیه السلام و سائر معادن جزء مباحات عمومی قلمداد شده است.

منابع و مآخذ

قرآن کریم

۱. اراکی، محسن، ۱۳۹۲، ملکیت المعادن فی الفقه الاسلامی، مجمع الفکر الاسلامی، قم.
۲. اردبیلی، احمدین محمد، ۱۴۲۸ق، مجمع الفائدة والبرهان، مؤسسه آل البيت، قم.
۳. انصاری شیخ مرتضی، ۱۴۳۲ق، کتاب المکاسب، مجمع الفکر الاسلامی، قم.
۴. حسینی عاملی محمدجواد، ۱۴۱۹ق، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، مؤسسه نشراسلامی جامعه المدرسین، قم.
۵. حکیم سیدمحسن، ۱۳۹۱ق، مستمسک العروه الوثقی، نشر دارالتفسیر، قم.
۶. حلّی ابوالصلاح، ۱۴۰۳ق، الکافی فی الفقه، مکتبه الامام امیرالمومنین، قم.
۷. حلّی محمدبن حسن، ۱۳۸۷ق، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، اسماعیلیان، قم.
۸. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، ۱۴۱۴ق، تذکره الفقهاء، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۹. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، ۱۴۱۳ق، قواعد الأحکام فی معرفه الحلال و الحرام، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۱۰. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، ۱۴۱۴ق، منتهی المطب فی تحقیق المذهب، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۱۱. حلّی، محقق، جعفر بن حسن، ۱۴۰۸ق، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، اسماعیلیان، قم.
۱۲. حلّی، محقق، جعفر بن حسن، ۱۴۱۰ق، المختصرالنافع فی الفقه الامامیه، نشر الدراسات الاسلامیه فی مؤسسه البعثه، تهران.
۱۳. حلّی، محمد بن منصور بن احمد، ۱۴۱۰ق، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
۱۴. خوی سید ابوالقاسم، ۱۴۱۷ق، المستند فی شرح العروه الوثقی، نشر مؤسسه إحياء آثارالامام الخوی، قم.
۱۵. خوی سید ابوالقاسم، ۱۴۱۳ق، موسوعه الامام الخوی، نشر مؤسسه إحياء آثارالامام الخوی، قم.
۱۶. خوی سید ابوالقاسم، ۱۴۱۵ق، مصباح الفقاهه، نشر مؤسسه إحياء آثارالامام الخوی، قم.
۱۷. خوی سید ابوالقاسم، ۱۴۲۲ق، معجم الرجال، نشر مؤسسه إحياء آثارالامام الخوی، قم.
۱۸. خوی سید ابوالقاسم، ۱۴۱۳ق، منهاج الصالحین، نشر، مکتبه لطفی، تهران.
۱۹. راغب اصفهانی ابوالقاسم، ۱۴۱۲ق، مفردات الالفاظ القران، دارالشامه، بیروت.
۲۰. سبزواری، عبد الاعلی، ۱۴۱۳ق، مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۲۱. سبزواری، محمدبن باقربن محمدمؤمن، ۱۳۸۷، کفایه الاحکام، نشرمهدهوی، اصفهان.
۲۲. سبحانی، جعفر، ۱۳۷۸، سیمای اقتصاد اسلامی، نشر امام صادق علیه السلام، تهران.
۲۳. شهید اول، محمدبن جمال الدین، ۱۴۰۲ق، القواعد والفوائد، مکتبه المفید، قم.
۲۴. شهید اول، محمدبن جمال الدین، ۱۴۳۳ق، اللمعه دمشقیه، دار الفکر العربیه، بیروت.
۲۵. شهید اول، محمد بن مکی، ۱۴۱۲ق، الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیه، دفتر انتشارات اسلامی، قم.

۲۶. شهید ثانی، جبعی عاملی، زین الدین بن علی، ۱۴۲۳ق، الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية(المحشى_کلاتر)، دارالهجرة، قم.
۲۷. شهید ثانی، جبعی عاملی، زین الدین بن علی، ۱۴۰۵ق، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم.
۲۸. شیخ صدوق محمدبن علی، ۱۴۱۵ق، المقنع، مؤسسه الامام الهادی، قم.
۲۹. شیخ صدوق محمدبن علی، ۱۳۶۵، الهدایه فی الاصول و الفروع، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
۳۰. شیخ صدوق محمدبن علی، ۱۴۱۶ق، کمال الدین و اتمام النعمه فی اثبات الغیبه و کشف الحیره، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
۳۱. شیخ صدوق محمدبن علی، ۱۴۰۴ق، کتاب من لایحضره الفقیه، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
۳۲. شیخ مفید محمدبن نعمان، ۱۴۱۰ق، المقنعه، مؤسسه نشراسلامی، قم.
۳۳. شیخ مفید محمدبن نعمان، ۱۴۲۴ق، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
۳۴. صدر، سیدمحمدباقر، ۱۴۳۶ق، اقتصادنا، دارالکتب العربی، بیروت.
۳۵. صدر، سیدمحمدباقر، ۱۳۸۷، ترجمه اقتصادنا، پژوهشگران، نشر معین، تهران.
۳۶. طباطبایی بروجرودی محمدحسین، ۱۴۲۲ق، جامع احادیث شیعه، نشر المهر، قم.
۳۷. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، المیزان فی تفسیرالقرآن الکریم، نشر دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۳۸. طباطبایی سید علی، ۱۳۸۲، ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم.
۳۹. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴ ص ۵۹۲، ناصر خسرو، تهران.
۴۰. طریحی، فخر الدین بن محمد، ۱۳۷۵، مجمع البحرین، مکتبه المرتضویه، تهران.
۴۱. طوسی، ابن حمزه، ۱۴۳۵ق، الجوامع الفقهیه، دارالکتب الاسلامیه، بیروت.
۴۲. طوسی محمد بن حسن، ۱۴۰۳ق، التبیان فی تفسیر القرآن، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
۴۳. طوسی محمد بن حسن، ۱۴۱۱ق، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، دارالمطبوعات، بیروت.
۴۴. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۲۰ق، الفهرست، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۴۵. طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۷۳، الرجال، جامعه المدرسین حوزه علمیه، قم.
۴۶. طوسی، محمدبن حسن، ۱۴۰۴ق، الخلاف، دارالکتب العربی، بیروت.
۴۷. طوسی محمدبن حسن، ۱۳۷۸ق، المبسوط فی فقه الامامیه، مکتبه مرتضویه، تهران.
۴۸. طوسی، محمدبن حسن، ۱۴۰۰ق، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، دارالکتب العربی، بیروت.
۴۹. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۷ هـ، تهذیب الأحکام، دار الکتب الإسلامیه.
۵۰. عاملی کرکی، محقق ثانی، علی بن حسین، ۱۴۲۰ق، جامع المقاصد فی شرح القواعد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۵۱. عاملی، حرّ، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، وسائل الشیعة، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم.
۵۲. عاملی موسوی، محمد، ۱۴۲۱ق، مدارک الاحکام فی شرح شرايع الإسلام، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم.
۵۳. علامه حلی حسن بن یوسف، ۱۴۱۳ق، قواعد الاحکام، مؤسسه نشراسلامی جامعه المدرسین، قم.
۵۴. علامه حلی حسن بن یوسف، ۱۴۱۸ق، تذکره الفقهاء(ط_القدیمه)، مؤسسه آل البيت.
۵۵. علم الهدی، سید مرتضی، ۱۴۱۸ق، الانتصار، سلسله ینایع الفقهیه، دارالفکرالاسلامی.

۵۶. علیدوست ابوالقاسم، ۱۳۹۸، دروس خارج فقه القضاء.
۵۷. فیاضی، سیدمحمدرضا، ۱۳۹۶، بررسی فقهی مالکیت مردم بر ثروتهای عمومی، سمت.
۵۸. مجلسی، محمدتقی، ۱۴۳۲ق، روضه المتقین فی شرح کتاب من لایحضره الفقیه، انتشارات اسلامیة، تهران.
۵۹. موسی زاده، ابراهیم، ۱۳۹۵، فقه نفت وگاز، نشرخرسندی.
۶۰. نجاشی، اُبی العباس احمدبن علی، ۱۴۲۵ق، الرجال النجاشی، نشر موسسه النشر الاسلامی.
۶۱. نراقی، احمد، مستند الشیعه، ۱۴۳۱ق، موسسه آل البیت لإحياء التراث، قم.
۶۲. نجفی، محمد حسن، ۱۴۱۴ق، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام فی معرفه الحلال والحرام، دارالکتب العربی، بیروت.
۶۳. نجفی بستان، جعفر، ۱۴۰۰، التوثیق العام لرجال تفسیر علی بن ابراهیم، انتشارات مرکزمدیریت حوزه، قم، جفی بستان، جعفر، مصاحبه با پایگاه تاجتهد
۶۴. نجفی بستان، جعفر، مصاحبه با پایگاه تاجتهد
۶۵. نوری میرزاحسین بن محمدتقی، ۱۴۲۸ق، مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، موسسه آل البیت، قم.
۶۶. یزدی طباطبایی، سیدمحمدکاظم، ۱۴۲۸ ق، العروه الوثقی(المحشی مع التعليقات)، انتشارات مدرسه الامام امیرالمومنین علیه السلام.